



درنگ

روزی که خاك را به نظر کیمیا کنند...

🔹 همه زمین آفریده خداست و همه زمان مخلوق او. خودش بعضی جاها و بعضی وقت‌ها را به بقیه جاها و زمان‌ها شرفی داده و شائی قائل شده، عرفه از همین روزهاست و عرفات از همان جاها، روز عرفه را در عرفات بودن یعنی جمع طلایی این دو. من يك روز باید سال‌های سال بعد، خیلی نداشتنم قوی شود تا بتوانم تمام ظرفیت‌های زبانی و بیانی‌ام را به کار بگیرم تا بتوانم لمس و حس و درکم را از این تلاقی رویایی زمانی و مکانی برایتان بنویسم. عرفات يك مصرعست، حاجی‌ها شب قبلش بالباس احرام وارد می‌شوند. بازار دعا و نیایش خیلی گرم است. همه در چادر کنار هم‌اند ولی کاملاً مشخص است که با خودشان و معبودشان خلوت کرده‌اند. اذان صبح عرفه که بلند می‌شود، ولوله در دلت می‌افتد؛ یعنی می‌پخشد؟ این را آنجا از سیدی هم پرسیدم، خندید. گفتم خنده داشت؟ گفت: این سوال را شیطان انداخته توی دلت. روز عرفه اینجا،یی قطعاً می‌بخشد. همه چیز را می‌بخشد. این را غروب عرفه می‌فهمی. از بس که سبکی و راحت. از بس همه چیز بوی خوش دارد و حال دلت حال خوبی است.

عرفه روزی است که در عرفات حضرت حجت به صورت کامل‌افیزیکی حضور دارد و تو کامل حس می‌کنی که داری در سرزمینی قدم می‌زنی که امام معصوم در همان هوا تنفس می‌کند و ممکن است همین چند دقیقه پیش از کنارت رد شده باشد و به تو تپ یک معنی آب معدنی هم داده‌باشد. روی دیواره بیرونی چادرهای ایرانی پر است از برنهایی که حضور مبارک ایشان را تبریک گفته‌اند و برای ایشان آرزوی سلامت و ظهور کرده‌اند. دعای عرفه سیدالشهدا را حاجی‌ها شروع می‌کنند به زمزمه کردن. دعای بلند یی است با فرازهایی حیرت آور. دروغ چرا از يك جاها یی از دعا خوف برت می‌دارد. انگار امام دارد برای يك حادثه آماده‌ات می‌کند. درست مثل این‌که پدرت زنگ بزنـدو کم‌کم بحث را به اینجا برساند که مثلاً مرگ حق است و هر آدمی می‌آید که يك روزی برود و تو بـنددلت پاره می‌شود که چه می‌خواهد بگوید. امام وقتی توی دعا می‌گوید گواهی می‌دهم با همه استخوان‌هایم، با غضروف‌های بینی‌ام به وحدانیت، به حضورت، به شکوهت... تو صدای پتک‌هایی را می‌شنوی که تعلیندها در عراق دارند نعل تازه بر سم اسب‌هایشان می‌کوبند. اسرجت والجمت و تنقیب لقتالک... 🔹

نگاه

ذبح عظیم

🔹 مثل گروه سرودی که پشت صحنه، یک بار تمام متن سرودشان را بازخوانی می‌کنند، مثل آزمون‌های مختلف که می‌توانی برای آماده‌تر شدن، قبلش امتحان ماک بدهی؛ خدا هم برای ما پیش‌نمایش چیده‌است. اصولش این است که وقتی بخوای خبر هولناکی را به کسی بدهی، باید سر حرف را آرام آرام باز کنی. باید سر حرف را با کلدواژه‌ها باز کنی. باید سر حرف را از زبان سوژه قصه‌ات باز کنی. الحمدلله الّٰی لیس لِقْصائِه دافِع؛ که هر چه او پسندد رواست. بعد آرام آرام مخاطبت را گرم می‌کنی و هجاهای کلمات کلیدی‌ات را پرترا داد می‌کنی. شهادت می‌دهم به لطف و بزرگی‌ات با: آسارِبر صفحهٔ جبینی؛ چین و چروک‌های پیشانی‌ام و خداریف مارنِ غریبنی؛ و نرّمه‌های کنار بینی‌ام و ما ضُمت و اطبقت علیه شُفتائی؛ و قسمتی از دهانم که لب‌هایم بر هم می‌چسبند و بلوغ فارغ حیثلث عنقی؛ و مجرای عبور غذا در میانِ گردنم. بعد که حسابی، تئوری عشق‌بازی را زیر گوش مخاطبت خواندی، حالا وقت کلاس عملی است. روز عید، قربانی کردن را نشانـش می‌دهی. تکه‌های از هم‌گسخته‌ذهنت را جمع و جور می‌کنی و با اعضا و جوارح قربانی‌های عید قربان، انطباقشان می‌دهی. به قربانی آب می‌دهی؛ رو به قبله می‌خوابانی‌اش؛ زانویت را روی سینه‌اش فشار می‌دهی که نکند سخت جان بدهد و هزاران باید و نباید دیگر. بگذریم. حرف زیاد است. اما اگر داستان عرفه و عید؛ داستان دعای برآمده از زبان حسین؛ داستان «ذبح عظیم»؛ پیش‌نمایش کربلا نیست، پس چرا خدا روز عرفه اول به زائر حسین نگاه می‌کند و بعد حاجیان عرفات؛ و فدیناه ذبح عظیم 🔹



داستان شنیدنی «سفیر مولتان»

کتاب صوتی «رسول مولتان» نوشته زینب عرفانیان، با صدای فاطمه میناخانی از سوی انتشارات سوره مهر تولید شد و در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفت. این اثر روایتگر زندگی و مجاهدت‌های شهید سیدمحمدعلی رحیمی، رابزن فرهنگی ایران در کشور هند و شهر مولتان پاکستان است که از زبان مریم قاسمی زهد، همسر شهید، روایت می‌شود. / *تسنیم*



نگاهی انداخته‌ایم به پرداختن نویسندگان دیروز و امروز به «روز عرفه» و «عید قربان» در سفرنامه‌های حج

ما به قربان تورفتیم و همانجا ماندیم

🔹 یکی از خواندنی‌ترین قالب‌های ادبی مادر نثر، سفرنامه‌ها هستند و از بین سفرنامه‌ها، سفرنامه‌های زیارتی بسیار جذاب و خواندنی‌اند. تصور این‌که گذشتگان ما با آن قلم دلکش و نگاه نکته‌بین به همان گنبد و یارگاهی که ما امروز به آن متوسل می‌شویم چشم دوخته و اشک ریخته‌اند، برای همه ما جالب و جذاب است. در آستانه عید قربان مناسب دیدیم تا این سفرنامه‌های زیبا، خواندنی و ارزشمند را تورق کنیم و نگاه‌های متفاوت نویسندگان مختلف از پس قرون و اعصار دیرین به زیبایی‌های عرفات و منا را از چشم آنها به تماشا بنشینیم. البته مجال کافی برای تورق و پرداختن به تمام این سفرنامه‌ها نبود و از شمار بسیاری از این سفرنامه‌ها چشم‌پوشی کردیم، اما همین تحفه ناچیز هم می‌تواند دل‌مان را مسافر وادی عشق و عرفان کند.



پیمان طالبی ادبیات و هنر

سفرنامه ناصر خسرو

«سفرنامه ناصرخسرو قبادیانی» کتابی نوشته ناصرخسرو قبادیانی (۴۱۸ ـ ۳۹۴ ه‍.ق) است که گزارش‌های سفر هفت ساله او را ارائه می‌دهد. سفر ناصرخسرو از مرو آغاز شد و در بلخ پایان گرفت. او از مرو به سرخس، نیشابور، جوین، بسطام، دامغان، سمنان، ری، قوهه و قزوین می‌رود و از راه بیل، قپان، خرزویل و خندان به شمیران می‌رسد. او همچنین از شهرهای حلب، بیروت، صیدا، صور، عکا، حیفا و بیت المقدس، مکه و مدینه نیز می‌گذرد. در ادامه بخش‌های مربوط به «عرفات» و «مشعرالحرام» از این سفرنامه را می‌خوانیم:

عرفات: و از مصر تا مکه، بدین راه که این نوبت آمدم، سیصد فرسنگ بود و از مکه تا یمـن دوازده فرسنگ. و دشت عرفات در میان کوه‌های خرد است چون پشته‌ها، و مقدار دشت دو فرسنگ است در دو فرسنگ. در آن دشت مسجدی بوده است که ابراهیم (ع) کرده‌است؛ و این ساعت منبری خراب از خشت مانده است؛ و چون وقت نماز پیشین شود، خطیب بر آنجا رود و خطبه جاری کند؛ پس بانگ نماز بگوید و دو رکعت نماز به جماعت، به رسم مسافران بکنند. و همه در آن وقت قاطمی نماز بگویند و دو رکعت دیگر نماز به جماعت بکنند. پس خطیب بر شتر نشینند و سوی مشرق بروند.

مشعرالحرام: دهم ذی‌الحجه سنه اثنی و اربعین و اربعمائه (۴۴۲) حج چهارم به یاری خدای، شبحانه و تعالی، بگردم. و چون آفتاب غروب کرد حاج و خطیب از عرفات بازگشتند، و یک فرسنگ بیامند تا به مشعرالحرام، و آنجا را مزدلفه گویند. بنایی ساخته‌اند خوب، همچون مقصوره، که مردم آنجا نماز کنند و سنگ رجم را که به منا اندازند از آنجا بگیرند، و رسم چنان است که آن شب، یعنی شب عید، آنجا باشند، و بامداد نماز کنند، و چون آفتاب طلوع کند، به منا روند و حاج آنجا قربان کنند. و مسجدی بزرگ است آنجا که آن مسجد را خیف گویند. و آن روز خطبه و نماز عید کردن به منا رسم نیست، و مصطفی (ص) نفرموده است، روز دهم به منا باشند و سنگ بیندازند و شرح آن در مناسک حج گفته‌اند. دوازدهم ماه، هر کس که عزم بازگشتن داشته باشد، هم از آنجا بازگردد، و هر که به مکه خواهد بود به مکه رود.

سفرنامه دختر معتمدالدوله فرهادمیرزا

دختر فرهاد میرزا همسر وزیر لشکر، یکی از کسانی بود که در دوره قاجار پس از بازگشت از سفر حج، سفرنامه خود را نوشت. او در بیست و چهارم رمضان ۱۲۹۷ قمری سفر خود را به سمت مکه آغاز کرد. در نوشته زیر بخش‌هایی از سفرنامه او که سفر او به منا اختصاص دارد را می‌خوانیم:

منا: شب یازدهم و دوازدهم حضرات شب را حاج شامی و حاج مصری هر یک از طرفی آتش بازی خوبی کردند. در کوه باروت ریخته بودند، بسیار خوب و قشنگ درمی‌رفت. به قدر سه ساعت بل متجاوز مشغول آتش بازی بودند. فردای یازدهم حضرات به شهر آمدند. من هم به شهر آمده طواف حج و طواف نساء را به جا آورده، مراجعت کردم.

شب دوازدهم را هم ماندم، بعد از ظهر دوازدهم در «مسجد خیف» رفته نماز نموده آمدم رمی جمره را به جا آورده مراجعت به شهر کردیم. شب را با وجود هزار جور خستگی به بیت... رفته و طواف کرده از خداوند مسألت نموده که حاجت مشروعه دنیا و آخرت همه را ان شاء... بر آورده نماید. هوای منا بد بود. اکثری از اهل حاج ناخوش شد. شب سیزدهم به تب و استخوان درد مبتلا شدم، هشت روز تب داشتم. با حالت خراب که ابداً حرکت نکردم. بجمدا... تعالی خداوند رحم فرمود. صحت حاصل گشته هر طور بود به حرم شب مشرف شدم. شنبه بیست و دوم اندکی بهتر شده، به زیارت حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه کبری و عبدالمطلب و عبدمناف و حضرت آمنه مادر حضرت رسول (ص) مشرف شده، شب را هم به هر قسم بود، به حرم مشرف گشته که بار بیشتر نتوانستم طواف کنم. روز بیست و پنجم ذیحجه، عصری به حرم مشرف شده، سوار شدم، آمدم به جایی که عمره می‌برند و معروف به «شیخ محمود» است، به خیال این که صبح سوار می‌شویم. بعد معلوم گشته که این عرب حربی شتر ندارد.

سفرنامه ابن بطوطه

سفرنامه ابن بطوطه، یکی از مشهورترین کتاب‌های جغرافیایی است. این کتاب، نتیجه سفرهای طولانی ابن بطوطه است که سال ۷۲۵ هجری قمری آغاز شد و سال ۷۵۴ هجری قمری پایان یافت و در مجموع ۲۹ سال و نیم به طول انجامید. بخش‌هایی از این سفرنامه را بخوانید:

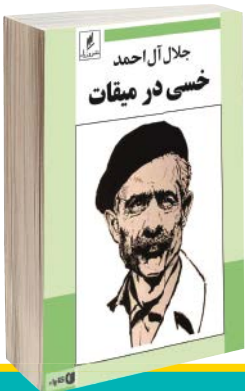
منا: در مصریان بر سر افروختن شمع‌ها همچشمی درمی‌گیرد. اما همیشه شامیان در این امور سبقت می‌جویند. روز نهم بعد از نماز صبح از منا از راه وادی محشر به عرفه می‌روند و وادی محشر را طبق سنت با هروله طی می‌کنند. این وادی حد میان مزدلفه و منا است. مزدلفه زمین وسیعی در میان دو کوه است که

سفرنامه جلال آل احمد

جلال آل احمد در سفرنامه حج خود به سال ۱۳۴۳ شمسی که با نام «خسی در میقات» به چاپ رسیده است توصیفاتى از فضای حج و وضعیت عربستان در آن زمان ارائه می‌دهد. در بخش‌هایی از سفرنامه او درباره منا می‌خوانید:

حرکت به طرف منا: دیروز عصر از ساعت ۴ مردم راه افتادند. اول پیاده‌ها و بدوها و زنگ‌ها و بی‌قبل منقل‌ها. به طرف منا. دیشب سخت‌ترین شبی بود که در این سفر گذراندم. از ۹ تا ده‌نیم از نو بر سر همان باری راندم. و همان جور در احرام. و در همان سرما. و در سنگلاخی دراز کشیدیم. زن‌ها توی کامیون ماندند و ولیدند همسفران. و سرما که از همسفرها مان در سکوت و تاریکی یا در نور چراغ‌قوه‌ای، سنگریزه می‌جستند برای «رجم» فردای شیطان. و گاه‌گداری گلی از زیر پامان می‌گذشت. بی‌صدا و انگار که همه‌شان در خواب. و فقط ضرب آرام پاهاشان، علامت حیات‌شان. و گاهی گِرپ خفه کف پای شتری میان گله‌گذاران. و تا صبح «هی‌های» گله‌داران و ولیدند همسفران. و سرما که از لباس بی‌حفاظ احرام می‌گذشت، و سرفه من، و فکریایی که می‌کردم درباره شرایط دوام جذبه يك سنت، می‌دانستم که در چنان شبی باید سپیده‌دم را در تأمل دریافت و به تفکر دید و بعد روشن شد. همچنان‌که دنیا روشن می‌شود. اما درست همچون آن پیرزن که ۴۰ روز در خانه‌اش را به انتظار زیارت خضر روفت و روز آخر خضر را نشناخت، در آن دم آخر خستگی و سرما و بی‌خوابی چنان کلافه‌ام کرده‌بود که حتی نمی‌خواستم برخیزم. تا در تاریکی آخر شب حتی به درون خویش نظاره‌ای کنم. که خویش و بیگانه سخت درهم بودند و مرزها نامشخص. و در آن تنگه تاریک «مشعرالحرام» حتی مرز انسانی و حیوانی درهم رفته بود. و همچنان درازکشیده از خود می‌پرسیدم: «مگر نه این‌که دعوت به همین بوده است؟ و مگر نه این‌که لبیک را هم برای این گفته‌ای؟ و مگر از خود به‌درشدن یعنی چه؟»

همان روز. همان جا: ۵ صبح از مشعرالحرام راه‌افتادیم. دو کیلومتر با ماشین آمدم که راه بندآمد. و همین مقدار راه را در دو ساعت. بی‌اغراق. باید از تنگه باریک دیگری می‌گذشتیم. و همه عجله داشتند. از بالای باری پریدم پایین و پیاده افتادم و وسط جماعت پیادگان. می‌دانستم که خیمه‌گاه حجاج شیعه کدام سمت است.



در این ایام همه‌روزه در کعبه را برای عراقیان و خراسانیان و سایر مردمی که با قافله عراق می‌رسند باز می‌کنند و آنان پس از حرکت قافله شام و مصر چهار روز دیگر در مکه می‌مانند و صدقات فراوان بر مجاورین و دیگران تقسیم می‌کنند و من خود شبی شاهد بودم که در حین طواف به هر یک از مجاورین و فقرا که می‌رسیدند چیزی از نقد یا جامه به او می‌بخشیدند و حتی اتفاق افتاده که آنان یکی از فقرا را در حال خواب دیده و در دهنش طلا و نقره گذاشته‌اند تا بیدار شده و من که به سال ۷۲۸ با قافله عراق حرکت کردم از این کارها زیاد می‌دیدم و آن سال از بس که پول در مکه تقسیم کردند نرخ طلا در بازار آن شهر پایین آمد و این قدر طلا در بازار ریخته بود که صرف‌ها متقال طلا را به هجده درهم نقره خرد می‌کردند.

از حریر سیاه که آستر کتانی دارد و در طراز بالای آن به خط سپید آیه «يَعْلٰ... الْكَفَّةَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ قِيَامًا...» را نبشته است و در حاشیه اطراف نیز آیاتی از قرآن نقش است، رنگ این پرده سیاه و درخشان می‌باشد. بعد از آن‌که مراسم پوشانیدن آن انجام یافت، دامن آن را از اطراف بالا می‌زنند تا دست مردم بدان نرسد. تهیه پوشش کعبه بر عهده سلطان مصر است و نیز حقوق قاضی و خطیب و پیشنمازان و مؤذنان و فراشان و خدام و سائر مایحتاج حرم از قبیل شمع و روغن چراغ را همه ساله سلطان مزبور می‌پردازد.

